

جویندگان مقبره

جلد (۲) طلسم داران

مایکل نورترپ

مترجم: سهیلا عرب



جویندگان مقبره (جلد ۲) طلسم داران

..... نویسنده: مایکل نورترپ • مترجم: سهیلا عرب

ویراستار: سمیه شکرزاده • ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: جواد واعظی

..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۰-۲۹-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: نورترپ، مایکل Northrop, Michael □ عنوان و نام پدیدآور: طلسم داران / مایکل نورترپ؛ مترجم سهیلا عرب؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۱. □ مشخصات ظاهری: ۱۴۲ ص. □ ۵/۲۱×۵/۱۴ س. م. □ فروست: جویندگان مقبره؛ ج. ۲. □ شابک: ۰-۲۹-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸ □ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان اصلی: Tombquest # ۲: amulet keepers. □ یادداشت: کتاب حاضر با عنوان «حافظان طلسم آویز» و با ترجمه فریبا چاوشی توسط انتشارات نشر هوپا در سال ۱۳۹۶ ترجمه و منتشر شده است. □ عنوان دیگر: حافظان طلسم آویز. □ موضوع: داستان های نوجوانان آمریکایی -- قرن ۲۱ م. □ ۲۱st -- Young adult fiction, American □ century □ شناسه افزوده: عرب، سهیلا، ۱۳۶۳ -، مترجم □ رده بندی کنگره: PS۳۶۲۳ □ رده بندی دیویی: [ج] ۶/۸۱۳ □ شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۴۵۹۸۱ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵ - ۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

- فصل اول: مرد مرده به حرکت درمی آید ۷
- فصل دوم: پرواز در شب ۹
- فصل سوم: فرود اضطراری ۱۵
- فصل چهارم: به لندن خوش آمدید ۲۰
- فصل پنجم: تعقیب و گریز ۳۱
- فصل ششم: حقه ۳۵
- فصل هفتم: تکان های ناگهانی در شب ۴۰
- فصل هشتم: «اوه، نه!» ۴۶
- فصل نهم: کار اداری ۵۰
- فصل دهم: شروع تحقیقات ۵۵
- فصل یازدهم: قبرستان هایگیت ۵۷
- فصل دوازدهم: خیابان مصر ۶۱
- فصل سیزدهم: جدا شدن روح از بدن ۷۱
- فصل چهاردهم: مبارزه ۷۴

فصل پانزدهم: مدارک موجود در کتاب خانه	۸۰
فصل شانزدهم: مقابله با خطر	۸۱
فصل هفدهم: یافته‌های مخوف	۸۶
فصل هجدهم: عواقب بد	۹۱
فصل نوزدهم: خبری فوری	۹۶
فصل بیستم: آب در هاون کوبیدن	۹۹
فصل بیست و یکم: شبی که در راه است	۱۰۴
فصل بیست و دوم: دخمه	۱۰۶
فصل بیست و سوم: پایین، پایین و پایین تر	۱۱۰
فصل بیست و چهارم: شکارچی کمین کننده	۱۱۹
فصل بیست و پنجم: نیایشگاه پنهانی	۱۲۵
فصل بیست و ششم: طلسم دیگر	۱۲۸
فصل بیست و هفتم: فروپاشی	۱۳۳
فصل آخر: قدم‌های بعدی	۱۳۷



فصل اول: مرد مرده به حرکت درمی‌آید

پیکر بزرگی از سرایشی تند منطقه سوینز لین^۱ در شمال لندن پایین می‌آمد. ظاهر پیری داشت، اما بدنش قوی و گام‌هایش بلند و محکم بود. چکمه‌های کهنه و سنگینش قدم به قدم او را به محله درخواب فرورفته در پایین مسیر نزدیک تر می‌کرد. شب گرم تابستانی در این مکان که بسیار دورتر از مرکز پیرزرق و برق شهر قرار داشت، تاریک بود. هنگام عبور از مسیر، دست سنگینش را روی تیرک‌های حصار سیاه و بلند کشید.

ناخن‌های ضخیمش به آهن قدیمی برخورد کرد. تق تق تق! در طرف دیگر، گورستانی بسیار قدیمی قرار داشت که در دامنه تپه ساخته شده بود. با چشمان سیاهش نگاهی گذرا به زمین‌های پوشیده از خزه انداخت. فکر کرد و آن را به یاد آورد. قدمت گورستان به جنگ جهانی اول برمی‌گشت و دیگر تقریباً پیر از قبر شده بود. مکانی آرام با سکوتی مرگ‌آور بود. تق تق تق! آن مرد دستش را پایین آورد. حصار به پایان رسید و او وارد روستا شد. مثل گربه‌ای که برای شکار آمده، دیگر آرام تر قدم برمی‌داشت. اولین خانه‌های کوچک به چشم آمدند. نزدیک به هم ساخته شده بودند و پنجره‌هایشان تاریک بود. چند لحظه بعد، کمی جلوتر نوری دید، چیزی حرکت کرد. لبخند بسیار کوچکی روی لب‌های خشک شده‌اش شکل گرفت.

بنی کمپ^۲ در حالی که افسار را می‌کشید، گفت: «اوه، اون رو نخور!»
 «اسپیت فایر^۳! اسپیت فایر! ای سگ بد!»
 سگ بولداگ انگلیسی^۴ به عقب نگاه کرد و با اکراه کاغذ شکلات را انداخت.
 سگ کوچک با خود فکر کرد، به هر حال، خالی بود.
 صاحبش گفت: «فقط کارت رو انجام بده، بریم. این بیرون عجیب و غریبه.»
 اسپیت فایر با بی تفاوتی به عقب نگاه کرد. چند کلمه بلد بود. غذا، پیاده روی و بیسکویت. اما هیچ کدام از آن کلمات گفته شده را نفهمید.

1. Swain's Lane

2. Bennie Kemp

3. Spitfire

4. British bulldog: سگی تنومند، کوتاه با سری بزرگ و صورتی پرچین

بنی به اطراف خیابان‌های محله کوچکش نگاهی انداخت. از این‌که این قدر متروکه و خلوت بودند، تعجب کرد. او حتماً درباره شایعات شنیده بود. همه شنیده بودند، اما با توجه به افسانه‌هایی که درباره شجاعت مردم بریتانیا وجود داشت، کمی از همسایگانش ناامید شده بود. با خود فکر کرد، تعداد کمی از مردم گم می‌شوند و در نتیجه، بقیه مردم شهر در خانه‌هایشان پنهان می‌شوند. او خیلی فکرش را درگیر گزارش‌های مربوط به باران خون و اتفاقات مرموز دیگر نمی‌کرد. باور داشت که همه آن‌ها به خاطر هیجانات بیش از حد مردم بود و رسانه‌ها هم به این احساسات دامن زده بودند.

به پشت اسپیت فایر نگاه کرد و با بغض گفت: «اینایه مشت حرف مزخرفه!»
 سگ این بار حتی به خود زحمت نداد سرش را بچرخاند. وقتی بیسکویت داری، با من حرف بزن. همچنان با پوزه صافش که دورتادورش با آب دهانش خیس شده بود، با بی‌قراری زمین را بو می‌کشید. جلوتر یک جسم مرده بود و آن سگ باید پیدایش می‌کرد. حالا سگ بود که افسار را می‌کشید. آن لاشه می‌توانست هر چیزی باشد: لاشه سنجاب، کبوتر یا گربه. اوه! خیلی دوست داشت یک گربه باشد. صاحبش را به سمت بو کشاند. بنی در حالی که راهنمای کوچکش را که بدنی عضلانی داشت دنبال می‌کرد و از روشنایی یکی از چراغ‌های خیابان دور می‌شد و به سمت روشنایی چراغ دیگری می‌رفت، مردی را دید. با خود فکر کرد، او یک مرد است، نه؟ چین و چروک‌های عمیقی روی صورتش بود، اما بدنش بزرگ و قوی بود. این ترکیب او را یاد مجسمه‌ای انداخت که در فضای سبز یک روستا بود. لباس‌هایش هم همین‌طور، شبیه به کاشفی بالارته در قدرت استعماری بریتانیا بود. بنی با خود فکر کرد، لباسش برای آب و هوای گرم هند یا آفریقا مناسب است. بنی گفت: «حالتون خوبه؟ من رو ترسوندید!»

بالآخره اسپیت فایر از بو کردن زمین پیاده رو دست کشید و سرش را بالا آورد. خب، این همان جسم مرده بود که دنبالش می‌گشتم، اما کاملاً در اشتباه بودم. هوا از اندام‌های تنفسی و آسیب‌دیده آن مرد بریده‌بریده و آرام بیرون آمد، مثل افراد پیر خس خس کرد و سپس به بالا نگاه کرد. دیگر بنی پوستش را واضح‌تر می‌دید. آن قدر ناهموار بود که حتی زیر نور کم، قابل تشخیص بود؛ قسمت‌هایی از پوستش مثل چرم و قسمت‌های دیگر آن شل بود، سپس چشم‌هایش را دید.

اوه خدای من، چشم‌هایش...